

سرزمین خارزار

=====

دلَم ز دستِ غَمَشِ پاره پاره می‌گردد
چه مشکل است که فارغ ز چاره می‌گردد

به بزمِ عشرتیان دل نمی شود مایل
به خلوتی ز حریفان کناره می‌گردد

ز پرده های نوایش طرب نمی خیزد
صدای نی ز گلویش نغاره می‌گردد

دلی نسوخت بدین چشم پُر ز نمناکش
ببین که موم چسان سنگِ خاره می‌گردد

نموده بسته کمر چشم ها به تاراجش
هزار دیده کرخت بر نظاره می‌گردد

چو بالِ شوق گشایم بسوی گلشن وی
به سینه شعله ی حسرت شراره می‌گردد

به جُرمِ دل شکنی روزه های پیهم گیر
که هر نفس به سرت صد کفاره می‌گردد

مزن به سینه ی پروردهنده ات ناخن
شکستِ زندگی بایک اشاره می‌گردد

ز حالِ مضطربش گر بپرسی از "فضلی"
شرارِ سینه برون از شماره می‌گردد